فلسفه غيبت كبري از منظر روايات(1(

 محمدهادى يوسفى غروى

اشاره‌

نگارنده در اين نوشتار بر آن است گستره‌ي احاديث فلسفه‌ي غيبت در كتابهاي روايي را بيان دارد، و اين نوشتار در بر دارنده مطالب ذيل است:

1. معرفي و توضيحاتي درباره‌ي كتابهاي الكافي، الغيبه (نعماني)، الغيبه (شيخ طوسي) كمال الدين و تمام النعمه و ... و مؤلفان آنان.

2 . شناساندن روايات علت غيبت و تبيين جايگاه آنها در اين كتابها.

3. بعد از شناساندن هر كدام از كتابها، حكمتهاي موجود در آن را بيان و در ذيل آن حكمتها رواياتي ذكر مي‌كند.

نجاشي‌ در رجال‌ خود فرموده‌ است: شيخ‌ كليني‌(ره) در مدت‌ زمان‌ بيست‌ سال، كتاب‌ بزرگ‌ و ارزشمند <كافي> را تدوين‌ و در سال‌ 329 در بغداد دارفاني‌ را وداع‌ نموده‌ است. البته‌ نجاشي‌ بيان‌ نكرده‌ است‌ آن‌ بيست‌ سالي‌ كه‌ كليني (ره) صرف‌ تدوين‌ <كافي> نموده1 است، از چه‌ زماني‌ شروع‌ و در چه‌ زماني‌ پايان‌ يافته‌ است. چنين‌ برمي‌ آيد كه‌ زمان‌ تدوين‌ <كافي>بين‌ 300 تا 320؛ يعني، در حدود چهل‌ سال‌ بعد از آغاز غيبت‌ صغري‌ بوده‌ است.

‌كليني(ره) در كتاب‌ خود، هشت‌ باب‌ در بيست‌ صفحه‌ را به‌ حضرت‌ حجت‌ (عج) اختصاص‌ داده‌ است‌ كه‌ دو باب‌ از آن، دربارهِ‌ بحث‌ غيبت‌ حضرت‌- البته‌ بدون‌ عنوان‌ علت‌ غيبت - است.

باب‌ اول، بابي‌ نادر درباره<غيبت> و شامل‌ سه‌ خبر است‌ كه‌ هيچ‌ كدام‌ بيانگر علت‌ غيبت‌ نيست.

باب‌ دوم، شامل‌ سي‌ حديث‌ است.

حكمت‌ يكم. امتحان‌ و آزمايش‌

‌امام‌ كاظم‌ فرمود:2 <و همانا براي‌ صاحب‌ امر، غيبتي‌ است‌ تا اينكه‌ كساني‌ كه‌ قائل‌ به‌ آن‌ بوده‌اند از اين‌ امر برمي‌ گردند. همانا آن‌ محنتي‌ از جانب‌ خداست‌ كه‌ خداوند به‌ سبب‌ آن، بندگان‌ و خلق‌ خود را مي‌آزمايد.>

‌امام‌ صادق،عليه‌السّلام، فرمود:3 <به‌ خدا قسم؛ امامتان‌ سال‌ها از روزگار شما، غيبت‌ مي‌كند و بدين‌ جهت‌ آزمايش‌ خواهيد شد؛ تا اينكه‌ گفته‌ مي‌شود: او مرده‌ است‌ و يا خدامي‌داند به‌ كدام‌ بيابان‌ سر نهاده‌ است.>

‌به‌ نقل‌ از امام‌ صادق(ع) در خبر پنجم‌ آمده‌ است‌ كه‌ فرمود:4 <همانا براي‌ قائم‌ (عج) قبل‌ از آنكه‌ قيام‌ كند، غيبتي‌ است... همانا خداوند تعالي، دوست‌ دارد كه‌ شيعيان‌ را بيازمايد. پس‌ در آن‌ زمان‌ كساني‌ كه‌ باطل‌گرا هستند، شك‌ مي‌كنند>.

سپس‌ مرحوم‌ كليني‌ (ره) براي‌ اين‌ معنا، باب‌ مستقلي‌ به‌ عنوان‌ <التمحيص‌ و الامتحان> باز نموده‌ و شش‌ خبر از ائمه‌ اطهار (ع) آورده‌ است، منصور صيقل‌ نقل‌ مي‌كند: من‌ و حارث‌ بن‌ مغيره‌ و تعدادي‌ از شيعيان، نشسته‌ بوديم‌ و با هم‌ سخن‌ مي‌گفتيم‌ و امام(ع) كلام‌ ما را مي‌شنيد كه‌ به‌ ما فرمود:<شما كجاييد؟ هيهات! هيهات! نه‌ به‌ خدا قسم! آنچه‌ كه‌ چشم‌ به‌ راه‌ آن‌ هستيد، واقع‌ نمي‌شود؛ مگر آنكه‌ غربال‌ شويد.

‌نه‌ به‌ خدا قسم! آنچه‌ چشم‌ به‌ راه‌ آن‌ هستيد واقع‌ نمي‌شود؛ مگر آنكه‌ بررسي‌ شويد. نه‌ به‌ خدا قسم! آنچه‌ چشم‌ به‌ راه‌ آن‌ هستيد واقع‌ نمي‌شود، مگر آنكه‌ جدا شويد. نه‌ به‌ خدا قسم! آنچه‌ چشم‌ به‌ راه‌ آن‌ هستيد، واقع‌ نمي‌شود؛ مگر پس‌ از نااميدي. نه‌ به‌ خدا قسم! آنچه‌ را كه‌ چشم‌ به‌ راه‌ آن‌ هستيد، واقع‌ نمي‌شود، مگر آن‌ گاه‌ كه‌ هركس‌ بدبخت است بدبخت‌ شود و هركس‌ خوشبخت‌ است، خوشبخت‌ شود>.5

اين‌ خبر با موضوع‌ ارتباط‌ دارد و ديگر اخبار در مطلق‌ امتحان‌ است. و پيش‌ از اين‌ گذشت‌ شيخ‌ كليني(ره) هيچ‌ يك‌ از اين‌ روايات‌ را عنوان‌ <علت‌ غيبت> نداده‌ است. و باز اين‌ معنا خواهد آمد كه‌ شيخ‌ طوسي‌ مي‌گويد: امكان‌ ندارد ازمايش‌ الهي‌ علت‌ غيبت‌ باشد.

حكمت‌ دوم. ترس‌ برجان‌

‌حديث‌هاي‌ شمارهِ‌ 5،9،18،29 را زراره از امام‌ صادق‌ (ع) نقل‌ كرده‌ است‌ و همگي‌ بر اين‌ حكمت‌ اذعان‌ دارند. البته‌ به‌ نظر مي‌رسد آنها يك‌ <خبر واحداند> كه‌ سه‌ طريق‌ دارند. كوتاه‌ترين‌ آنها، حديث‌ شماره‌ 9و 18 و طولاني‌ترين‌ آنها حديث‌ شماره‌ 29 است. كامل‌ترين‌ اين‌ خبرها، حديث‌ شماره‌ 5 است‌ كه‌ زراره‌ در ضمن‌ آن‌ مي‌گويد: <شنيدم‌ اباعبدالله فرمود: همانا براي‌ قائم(عج) قبل‌ از آنكه‌ قيام‌ كند، غيبتي‌ است‌ گفتم: چرا؟ فرمود: مي‌ترسد و بادستش‌ به‌ شكمش‌ اشاره‌ كرد>.6

حكمت‌ سوم. براي‌ آنكه‌ بر او بيعتي‌ نباشد.

‌در خبر 27 از اخبار <باب‌ غيبت>، هشام‌ بن‌ سالم‌ روايت‌ مي‌كند كه‌ حضرت‌ صادق‌ (ع) فرمود: <قائم(عج) قيام‌ مي‌كند، درحالي‌ كه‌ در گردن‌ او عهد و بيعتي‌ نيست>.7

نعماني و اولين كتاب در غيبت

‌در اوائل‌ دوران‌ غيبت‌ صغري‌ در شهر نعمانيه، ابراهيم‌ بن‌ جعفر صاحب‌ فرزندي‌ متولد شد كه‌ او را محمد ناميد.

‌محمّد علوم‌ اوليّه‌ را در نزد پدرش‌ آموخت، سپس‌ در طلب‌ علم‌ به‌ بغداد كوچ‌ كرد و در آنجا‌ سكونت‌ گزيد.

‌در اوايل‌ قرن‌ چهارم‌ شيخ‌ كليني‌ (ره) از ري‌ به‌ بغداد مهاجرت‌ كرد و در آنجا در طول‌ بيست‌ سال، كتاب‌ <كافي> را تدوين‌ نمود. شيخ‌ ابوعبدا... محمد بن‌ ابراهيم‌ نعماني‌ براي‌ طلب‌ علم‌ به‌ محضر ايشان‌ مي‌رفت‌ و كتاب‌ كافي‌ را براي‌ ايشان‌ مي‌نوشت8 تااينكه‌ كليني‌ در سال‌ 329 وفات‌ يافت.

در آن‌ روزها شهر حلب‌ و شام، تابع‌ مصر بود و كافور اخشيدي‌ بر آنها حكومت‌ مي‌كرد. در حلب‌ سيف‌ الدوله‌ علي‌ بن‌ عبدا بن‌ حمدان‌ در سال‌ 333 حاكم‌ شده‌ بود. وي‌ بر شام‌ و الجزيره، دست‌ يافت. و شاعران‌ و عالمان‌ بزرگ، از جمله‌ نعماني، بر او وارد مي‌شدند.

‌بعد از حدود ده‌ سال‌ در اواخر سال‌ 342 نعماني‌ كتاب‌ <غيبه> را بر كاتبش،‌ محمد بن‌ ابي‌ الحسن‌ الشجاعي،‌ املا كرد9 و در مقدمهِ‌ آن‌ دربارهِ‌ سبب‌ تاءليف‌ اين‌ كتاب‌ آورده‌ است:

<گروه‌هايي‌ را ديدم‌ كه‌ به‌ مذهب‌ تشيّع‌ منسوب‌ و به‌ پيامبر اكرم(ص) وابسته‌ بوده‌ و قائل‌ به‌ امامت‌ مي‌باشند. اما آنان‌ دچار تفرقه‌ و چند دستگي‌ شده‌ و واجبات‌ الهي‌ را سست‌ مي‌گرفتند و محرّمات‌ الهي‌ را سبك‌ مي‌شمردند. برخي‌ در حق‌ اهل‌ بيت‌ غلوّ كرده‌ و برخي‌ ديگر هم‌ كوتاه‌ مي‌آمدند.

‌همگي‌ جز تعداد كمي‌ از آنها در مورد امام‌ زمان‌ و ولي‌ امرشان‌ به‌ شك‌ افتاده‌اند؛ در حالي‌ كه‌ خداوند او را به‌ علم‌ خود به‌ علّت‌ گرفتاري‌هايي‌ كه‌ به‌ واسطه‌ غيبت‌ ايجاد شده، برگزيده‌ است. پيوسته‌ اين‌ دو دلي‌ و شك‌ در دل‌هاي‌ آنها اثر گذاشته‌ است؛ ‌چنانچه امام‌ علي (ع) در وصف‌ طالبان‌ علم‌ به كميل بن زياد مي‌فرمود: <كسي‌ كه‌ تسليم‌ اهل‌ حق‌ است، اما بينشي‌ ندارد، در اوّلين‌ برخورد با شبهه، شك‌ در دل‌ او راه‌ مي‌يابد>؛ تا آنجا كه‌ آنها را به‌ وادي‌ گمراهي، سرگرداني، كوردلي‌ و انحراف‌ مي‌كشاند و از آنها، جز اندكي‌ كه‌ بر دين‌ خدا ثابت‌ قدم‌اند - باقي‌ نماند. اينان‌ به‌ ايمان‌ خداوند چنگ‌ زده‌ و از راه‌ راست‌ منحرف‌ نگشته‌اند و تنها وصف‌ <فرقه‌ ثابت‌ بر حق> برايشان محقق‌ است بادهاي‌ مخالف، آنان‌ را نلرزاند، فتنه‌ و آشوب‌ها به‌ آنها آسيبي‌ نرساند.

پرتو دروغين‌ سراب، آنان‌ را نفريبد؛ زيرا اين‌ گروه‌ به‌ حرف‌ مردم‌ و تقليد اين‌ و آن‌ ديندار نشده‌اند تا با حرف‌ آنها، از دين‌ و مسلك‌ خود خارج‌ شوند.

‌به‌ جان‌ خويش‌ سوگند! هيچ‌ كس‌ به‌ وادي‌ گمراهي، سرگرداني‌ و فتنهِ‌ حوادث‌ وارد نشده‌ و دچار خروج‌ از راه‌ راست‌ و افتادن‌ به‌ دامان‌ مذاهب‌ بيهوده‌ و باطل‌ نگرديده‌ است؛ مگر به‌ جهت‌ كم‌ بهره‌ بردن‌ او از روايات‌ و علم‌ و بي‌ نصيب‌ بودن‌ از بينش‌ و شعور. اين‌ بدبخت‌ها هرگز در جست‌ و جوي‌ علم، كوششي‌ نمي‌كنند و براي‌ به‌ دست‌ آوردن‌ و بازگو كردن‌ روايت، از سرچشمهِ‌ پاك‌ و به‌ دور از آلودگي‌ به‌ خود زحمت‌ نمي‌دهند. هر چند اگر بر ايشان‌ روايت‌ هم‌ مي‌شد، بدون‌ اينكه‌ معناي‌ آن‌ را بفهمند، همانند كساني‌اند كه‌ برايشان‌ روايتي‌ نقل‌ نشده‌ است.

بيشتر كساني‌ كه‌ به‌ اين‌ مذاهب‌ گام‌ نهاده‌اند، داراي‌ يكي‌ از اين‌ چند حالت‌ بوده‌اند: عده‌اي‌ از آنان، كساني‌ اند كه‌ بدون‌ انديشيدن‌ و دقت‌ و از روي‌ ناآگاهي، وارد آن‌ شده‌اند. به‌ مجرّد برخورد با اندك‌ شبهه‌اي‌ گمراه‌ و سرگردان‌ مي‌شوند. عده‌اي‌ ديگر، كساني‌ اند كه‌ به‌ دنبال‌ طلب‌ دنيا هستند و همين‌ كه‌ گمراهان‌ و دنياپرستان‌ نظر آنها را به‌ سوي‌ دنيا جلب‌ كنند، منحرف‌ گشته، دنيا را بر دين‌ مقدّم‌ مي‌دارند و دين‌ را فداي‌ دنيا مي‌كنند.

‌اين‌ در صورتي‌ است‌ كه‌ آنان‌ با سخنان‌ عوام‌ فريب‌ و بيهوده‌ فريب‌ شياطين‌ را خورده‌اند.

گروهي‌ نيز به‌ جهت‌ رياكاري‌ و برخورداري‌ از حسن‌ ظاهر، خود را با لباس‌ مذهب‌ مي‌آرايند و هدف‌شان‌ رياست‌ است‌ كه‌ تمام‌ علاقهِ‌ آنها در آن‌ خلاصه‌ شده؛ بدون‌ اينكه‌ كوچك‌ترين‌ اخلاص‌ و اعتقادي‌ به‌ حقانيت‌ آن‌ داشته‌ باشند. پس‌ خداوند هم‌ نعمت‌ نكو را از آنان‌ سلب‌ كرده، روزگارشان‌ را دگرگون‌ مي‌سازد و آتش‌ خشم‌ و عذاب‌ خود را براي‌ آنان‌ آماده‌ مي‌كند.

عده‌اي‌ ديگر، به‌ دليل‌كم بودن‌ ايمان‌ شان‌ به‌ آن‌ گرويده‌اند؛ امّا خودشان‌ هم‌ به‌ درستي‌ و حقانيت‌ آنچه‌ مي‌گويد، اعتقاد محكمي‌ ندارند.

‌پس‌ خواستم‌ كه‌ به‌ خداوند عزّوجل‌ تقرب‌ جسته‌ باشم، به‌ وسيله‌ ذكر آنچه‌ از جانب‌ امامان‌ معصوم‌ و صادق‌ آمده‌ است؛ از اميرالمؤ‌منين‌ گرفته‌ تا آخرين‌ امامي‌ كه‌ از او روايتي‌ دربارهِ‌ غيبت‌ منقول‌ است. اين‌ غيبتي‌ است‌ كه‌ خداوند هركس‌ را كه‌ از درك‌ آن‌ و هدايت‌ به‌ سوي‌ آنچه‌ از معصومين‌ صادق‌ روايت‌ شده، محروم‌ نموده‌ باشد؛ چشم‌ دل‌ او را كور ساخته‌ است. اين‌ روايات‌ براي‌ اهل‌ حق، درستي‌ آنچه‌ روايت‌ شده‌ مسلّم‌ مي‌دارد و بدان‌ اعتقاد دارند و دليل‌ شان‌ بر وقوع‌ آن، موكّد خواهد شد و آنچه‌ را كه‌ هشدار داده‌ بودند، تصديق‌ خواهد نمود>.10

گويا به‌ نظر شيخ‌ نعماني(ره) آن‌ شصت‌ خبري‌ كه‌ كليني‌ روايت‌ كرده، براي‌ برطرف‌ كردن‌ شبهات‌ فراوان‌ اين‌ جماعت، در باره‌ غيبت، كافي‌ نبوده‌ است. بنابراين‌ نعماني‌ اولين‌ كتاب‌ مستقل‌ در باب‌ غيبت‌ (در 26 باب)،‌ را بر اساس‌ احاديثي‌ كه‌ بزرگان‌ از ائمه(ع) نقل‌ كرده‌ و در نزد او موجود بوده، تدوين‌ كرده‌ است.

حكمت‌ آزمايش‌

‌نعماني‌ در اين‌ 26 باب، بخشي‌ را به‌ علت‌ ياحكمت‌ غيبت‌ اختصاص‌ نداده‌ است. البته‌ عنوان‌ باب‌ يازدهم‌ را چنين‌ قرار داده‌ است:<آنچه‌ دربارهِ‌ تحمّل‌ مشقّات‌ و غربال‌ كردن‌ و چند دستگي‌ها در زمان‌ غيبت‌ رسيده‌ است>.

‌در مقدمه‌ نيز دو حديث‌ از احاديث‌ وارد در اين‌ باب‌ را ذكر كرده‌ است.11

نعماني‌ در باب‌ هفتم، تصريح‌ دارد بر اينكه‌ <تمحيص> علت‌ غيبت‌ است: <و غيبت12 ... خداوند آن‌ را با واقع شدن در آزمايش و امتحان و غربال شدن اراده فرموده، به‌ جهت‌ تدبيري‌ كه‌ براي‌ بشر مقرر كرده، تا كساني كه ادعاي اين امر (تشيع) را مي‌كنند تصفيه شوند.13

‌و آزمايش‌ بندگان‌ با غيبت‌ او، براي‌ پديد آمدن‌ شيعيان خالص است ‌اين‌ آزمايش با پايداري‌ بر امور او و اقرار بر امامتش‌ و دينداري‌ خدا حاصل‌ مي‌شود؛ با ايمان‌ به‌ اينكه‌ او (حجت) حق‌ است‌ و وجود دارد و اگر چه‌ شخص‌ او غايب‌ باشد زمين از او خالي نمي‌ماند، و ايمان او بدين گونه است كه؛ به تمامي‌ آنچه‌ رسول‌ خدا و امير المؤ‌منين‌ و ائمه(ع) فرموده‌اند - بعد از غيبتش‌ به‌ هنگام‌ نااميدي‌ مردم‌ از او، قيامش‌ را با شمشير بشارت‌ داده‌اند> - ، باور و يقين داشته است.14

اين‌ باب‌ را با اين‌ جمله‌ به‌ پايان‌ مي‌رساند: <غيبت‌ امام،عليه‌السّلام، در اين‌ عصر براي‌ پاك‌ ساختن‌ كسي‌ است‌ كه‌ خالص‌ شدني‌ است‌ و براي‌ نابودي‌ كسي‌ كه‌ هلاك‌ شدني‌ است‌ و همچنين براي نجات‌ هركس‌ كه‌ باپايداري‌ بر حق، اهل‌ نجات‌ است‌ و همچنين براي بر طرف‌ ساختن‌ شك‌ و ترديد و يقين‌ آوردن‌ به‌ آنچه‌ از امامان‌ وارد شده‌ است.

ناگزير اين‌ اندوه‌ بايد پيش‌ ايد، سپس‌ زمان‌ خواست‌ خدا فرا برسد؛ نه‌ آن‌ زمان‌ كه‌ مردم‌ بخواهند. خداوند ما و شما را - اي‌ جماعت‌ با ايمان‌ شيعه‌ كه‌ پيوسته‌ دست‌ به‌ ريسمان‌ خدا داريد و به‌ دستورات‌ او گردن‌ مي‌نهيند - از آن‌ها قرار دهد كه‌ از گرفتاري‌ غيبت‌ نجات‌ مي‌يابند كه‌ در آن‌ هركس‌ خواست‌ خود را گزيند و به‌ اختيار پروردگارش‌ راضي‌ نشود و خواستار شتاب‌ در تدبير خداي‌ سبحان‌ گردد به آن‌ چه كه‌ مأمور بوده صبر نكرده است.15

‌از جمله‌ روايات‌ نعماني‌ در اين‌ باب، روايتي‌ است‌ كه‌ امام‌ صادق‌ (ع) از امام‌ علي‌ (ع) نقل‌ كرده‌ است‌ كه‌ فرمود:<خداوند در آخرالزمان‌ مردي‌ از فرزندان‌ مرا برمي‌ انگيزد، خونخواهي‌ مي‌كند و از ميان‌ آنها غايب‌ مي‌شود، براي‌ آنكه‌ اهل‌ گمراهي‌ از ديگران‌ جدا شوند>.16

سپس‌ ايشان‌ روايتي‌ را بيان‌ مي‌كند كه‌ كليني‌ از امام‌ كاظم‌ نقل‌ كرده‌ است؛ از امام‌ صادق‌ روايت‌ نموده‌ است: <همانا خداوند قلوب‌ شيعيان‌ را امتحان‌ مي‌كند>.17

‌و در ادامه‌ رواياتي‌ را كه‌ كليني‌ از امام‌ باقر (ع) و امام‌ رضا (ع) نقل‌ كرده‌ است، ذكر مي‌كند.18

نعماني و علت بيعت نبودن بر گردن حضرت‌

در خبر 47 از باب - آنچه درغيبت امام منتظر روايت شده - به نقل از كناسي از امام باقر(ع) روايت مي‌كند كه: <همانا براي صاحب اين امر دو غيبت است حضرت قيام نمي‌كند در حالي كه بيعت كسي در گردن او باشد>.

سپس‌ نعماني‌ روايتي‌ را ذكر مي‌كند كه‌ كليني‌ از هشام‌ بن‌ سالم‌ به‌ نقل‌ از امام‌ صادق‌ روايت‌ كرده‌ است: <قائم‌ قيام‌ مي‌كند در حالي‌ كه‌ عقد و عهد و بيعت‌ كسي‌ در گردن‌ او نيست>.19

نعماني‌ و علت‌ ترس‌ برجان‌

‌كليني‌ خبر زراره از امام‌ صادق‌ (ع) يا امام‌ باقر (ع)را با چهار سند نقل‌ مي‌كند كه‌ نعماني‌ درالغيبه، همين‌ خبر را ذكر كرده‌ و دو طريق‌ ديگر به‌ آن‌ افزوده‌ است.18

‌وي‌ براي‌ خبر مفضل‌ بن‌ عمر از امام‌ باقر يا امام‌ صادق،عليه‌السّلام، سه‌ طريق‌ ذكر كرده‌ است: <زماني‌ كه‌ حضرت‌ قائم‌ قيام‌ كند اين‌ آيه‌ را مي‌خواند <پس‌ از شما فرار كردم‌ آن‌ زماني‌ كه‌ از شما ترسيدم>. سپس‌ مرحوم‌ نعماني‌ نويسد: اين‌ احاديث‌ مصداق‌ قومش‌ است كه : <در او سنتي‌ از حضرت‌ موسي‌ است‌ و آن‌ اينكه‌ او ترسيده‌ است‌ و در كمين‌ است>.21

كراهت‌ تعيين‌ وقت‌ ظهور

‌چنان‌ كه‌ گفته‌ شد، كليني‌ در كافي، هشت‌ باب‌ را به‌ صاحب‌ الزمان‌ (عج) اختصاص‌ داده‌ است. عنوان‌ باب‌ ششم‌ <كراهيه‌ التوقيت> مي‌باشد و در آن‌ دو خبر از امام‌ باقر،عليه‌السّلام، و پنج‌ خبر از امام‌ صادق‌ (ع)، در نفي‌ تعيين‌ وقت‌ ظهور ذكر كرده‌ است، امّا اين‌ سخن‌ باقي‌ مي‌ماند كه‌ چرا كليني(ره) از اين‌ باب‌ به‌ <كراهت> تعبير كرده‌ است‌ نه‌ <حرمت>.

شايد علت‌ آن‌ اخباري‌ است‌ كه‌ از ائمه،عليهم‌السّلام، نقل‌ شده‌ است؛ خصوصاً آنكه‌ نعماني‌ دو حديث‌ از امام‌ صادق‌ (ع) در همين‌ باب‌ نقل‌ مي‌كند وي‌ حديث‌ اوّل‌ را از كليني‌ بسند علي‌ بن‌ ابي‌ حمزه‌ البطائي‌ از امام‌ صادق‌ روايت‌ مي‌كند كه‌ آن‌ حضرت‌ فرمود:

<صاحب‌ اين‌ امر از غيبتي‌ ناگزير است... و با وجود سي‌ تن‌ (يابه‌ همراهي‌ 30نفر) در آنجا وحشت‌ و ترسي‌ نيست>.

‌حديث‌ دوم‌ - (ح‌ 90) را هم‌ با سند فوق‌ از امام‌ صادق‌ (ع) نقل‌ كرده‌ است‌ كه: <قائم‌ فرزندان‌ من‌ برابر عمر حضرت‌ ابراهيم‌ - كه‌ 120 سال‌ بوده است - عمر مي‌كند و به‌ صورت‌ جوان‌ رشيدي‌ 32 ساله‌ آشكار مي‌گردد>.

سپس‌ اضافه‌ مي‌كند: اين‌ گفته‌ تنها براي‌ آرامش‌ بخشيدن‌ به‌ شيعيان‌ و نزديك‌ نشان‌ دادن‌ آن‌ است؛ زيرا ايشان‌ خود فرموده‌اند: <ما زماني‌ را تعيين‌ نمي‌كنيم‌ و هركس‌ تعيين‌ وقتي‌ را از ما براي‌ شما روايت‌ كرد، او را تصديق‌ نكنيد و هراس نداشته باشيد از اينكه او را دروغگو شمرده و بدان‌ گفته‌ عمل‌ نكنيد22

سپس‌ نعماني، بابي‌ را تحت‌ عنوان‌ <رواياتي‌ كه‌ در نهي‌ از تعيين‌ وقت‌ ظهور و بردن‌ نام‌ حضرت‌ وارد شد،> مطرح‌ مي‌كند و در آن‌ پانزده‌ خبر مي‌آورد كه‌ كليني‌ (ره) روايت‌ آخر آن‌ را در كافي‌ در باب‌ <كراهت‌ تعيين‌ وقت> آورده‌ است.

‌كليني‌ حديث‌ ششم‌ آن‌ را در كافي‌ به‌ سند حسن‌ بن‌ علي‌ بن‌ يقطين‌ از برادرش‌ حسين‌ به‌ نقل‌ از پدرشان‌ از امام‌ كاظم(ع) ذكر كرده‌ است‌ كه‌ آن‌ حضرت‌ فرمود <اي‌ علي: تاكنون‌ دويست‌ سال‌ است‌ كه‌ شيعه‌ با اميدها و آرزوها پرورش‌ داده‌ شده‌ است>. يقطين‌ پدر علي‌ از موالي‌ بني‌ عباس‌ بود. ايشان‌ به‌ پسرش‌ گفت: چرا آنچه‌ به‌ ما گفته‌ شد (خلافت‌ بني‌ العباس) واقع‌ شد ولي‌ آنچه‌ به‌ شما گفته‌ شد، صورت‌ نگرفت؟ علي‌ به‌ او پاسخ‌ داد <آنچه‌ به‌ ما و شما گفته‌ شد هر دو از يك‌ جا بيرون‌ آمده‌ است، جز اينكه‌ زمان‌ كار شما فرارسيد. بنابراين‌ فوراً به‌ شما داده‌ شدو همان‌ طور كه‌ گفته‌ شده‌ بود انجام‌ پذيرفت، ولي‌ زمان‌ كار ما فرانرسيده‌ است. بنابراين‌ به‌ اميد و آرزو ما را سرگرم‌ نموده‌اند، زيرا اگر به‌ ما گفته‌ مي‌شد، اين‌ امر نخواهد شد، مگر پس‌ از گذشت‌ دويست‌ سال‌ يا سيصد سال، حتماً دل‌ها سخت‌ مي‌شد و بيشتر‌ مردم‌ از ايمان‌ به‌ اسلام‌ برمي‌گشتند ولي ‌گفتند: چقدر سريع‌ و نزديك‌ است‌ براي‌ آنكه‌ دل‌هاي‌ مردم‌ به‌ ايمان‌ نزديك‌ شود و فرج‌ را نزديك‌ بنماياند>.23

صدوق‌ و دومين‌ كتاب‌ در غيبت‌

‌ظاهراً علي‌ بن‌ بابويه‌ قمي، حدود سال‌ 260 (سال‌ وفات‌ امام‌ حسن‌ عسكري) به‌ دنيا آمده‌ است. شيخ‌ طوسي‌ در <الغيبه> به‌ سند خود از مشايخ‌ اهل‌ قم، روايت‌ كرده‌ است‌ كه‌ ايشان‌ گفته‌اند: ابن‌ بابويه‌ با دختر عموي‌ خود، ازدواج‌ كرد و صاحب‌ فرزندي‌ شد. سپس‌ به‌ شيخ‌ ابي‌ القاسم‌ الحسيني‌ بن‌ روح‌ نامه‌اي‌ نوشت‌ كه‌ از محضر حضرت‌ حجت‌ بخواهد كه‌ دعا كند تا خداوند فرزندان‌ فقيهي‌ به‌ او روزي‌ دهد.

‌جواب‌ آمد: <تو از اين‌ (خانم) صاحب‌ فرزندي‌ نخواهي‌ شد، ولي‌ مالك‌ كنيزي‌ ديلمي‌ خواهي‌ شد كه‌ از او صاحب‌ دوفرزند فقيه‌ مي‌شوي>.24

‌اين‌ قضيه‌ در اوايل‌ سفارت‌ حسين‌ بن‌ روح، بعد از سال‌ 305 اتفاق‌ افتاد. بنابراين‌ ولادت‌ صدوق‌ حدود سال‌ 307؛يعني، قبل‌ از پنجاه‌ سالگي‌ پدر بزرگوارش‌ بوده‌ است. ايشان‌ وقتي‌ به‌ سن‌ چهل‌ سالگي‌ رسيد آوازهِ‌ فضلش‌ به‌ همه‌ جا- از جمله‌ شهر ري‌ - رسيد و اهل‌ ري‌ از او خواستند كه‌ به‌ آنجا هجرت‌ كند.

شيخ‌ صدوق‌ اين‌ پيشنهاد را پذيرفت‌ و به‌ آنجا مهاجرت‌ كرد.ايشان‌ در آنجا مشهور شد و آوازه‌ شهرتش، به شاه‌ ركن‌ الدين‌ اباعلي‌ الحسن‌ بن‌ بويه‌ الديلمي‌ رسيد و از ايشان‌ خواست‌ كه‌ نزد او حاضر شود و شيخ‌ هم‌ به‌ مدت‌ ده‌ سال‌ پيش‌ او ماند، تازماني‌ كه‌ براي‌ زيارت‌ امام‌ رضا،عليه‌السّلام، قصد سفر به‌ خراسان‌ را داشت.25

وي پس از نائل شدن به زيارت امام رضا(ع) به‌ نيشابور بازگشت‌ و در آنجا اقامت‌ گزيد و متوجه‌ شد بيشتر شيعياني‌ كه‌ نزد او رفت‌ و آمد مي‌كنند، در موضوع‌ غيبت‌ حيران‌ و سرگردان‌اند و در امر قائم‌ (عج) شبهاتي‌ دارند. در اين‌ زمان‌ شيخ‌ بزرگواري‌ از دانشمندان‌ اهل‌ قم‌ (شيخ‌ نجم‌ الدين‌ ابوسعيد محمدبن‌ الحسن‌ بن‌ الصلت‌ القمي) كه شخصيّتي‌ اهل‌ فضل‌ و عمل‌ بود، از بخارا آمده‌ و بر ايشان‌ وارد شد.

يك‌ روز كه‌ آن‌ شيخ‌ بزرگوار با صدوق‌ (ره) سخن‌ مي‌گفت، يادآور شد كه‌ با يكي‌ از بزرگان‌ فلسفه‌ و منطق‌ ديدار كرده‌ و درباره‌ي‌ حضرت‌ قائم‌ (عج) سخني‌ از او شنيده‌ است‌ كه‌ شيخ‌ نجم‌الدين‌ قمي‌ را سرگردان‌ و حيران‌ كرده‌ و در امر طول‌ غيبت‌ و انقطاع‌ اخبار، او را به‌ شك‌ و ترديد انداخته‌ است‌ و وي‌ از صدوق(ره) خواست‌ كه‌ در موضوع‌ غيبت‌ كتابي‌ تأليف‌ كند. شيخ‌ نيز به‌ او وعده‌ داد كه‌ هنگام‌ بازگشت‌ به‌ وطن‌ خود (شهر ري) خواهش‌ او را اجابت‌ كند.26

وي‌ هنگام‌ بازگشت‌ به‌ شهر ري، تاءليف‌ كتاب‌ <كمال‌ الدين‌ و تمام‌ النعمه‌ در اثبات‌ غيبت‌ و برداشتن‌ حيرت> را آغاز كرد.

‌صدوق(ره) نوشته‌ است: به‌ وسيلهِ‌ اخبار وارده‌ از پيامبر اكرم‌ (ص) و ائمه‌ (ع) در امر غيبت، نهايت‌ كوشش‌ و تلاش‌ خود را در ارشاد مردم‌ به‌ حق‌ و راه‌ راست‌ نمودم. اما آنان‌ به‌ جاي‌ تسليم‌ و پذيرش‌ (اخبار و روايات) به‌ ارا و قياس‌هاي‌ عقلي‌ روي‌ آورده‌ بودند25 به‌ همين‌ دليل‌ ايشان‌ قبل‌ از آنكه‌ با روايات‌ پيامبر اكرم،صلّي‌اللّهُ عليه‌وآله‌وسلّم، و اهل‌ بيت،عليهم‌السّلام، فصل‌هاي‌ كتاب‌ را تنظيم‌ كند، شروع به پاسخ در شبهاتي‌ مي‌كند كه‌ در آنها آرا و قياس‌هاي‌ عقلي‌ با اخبار ائمه‌ اطهار آميخته‌ است.

او مي‌نويسد: مخالفان‌ ما گفته‌اند: بنابر قول‌ شما بعد از وفات‌ پيامبر اكرم،صلّي‌اللّهُ عليه‌وآله‌وسلّم، يازده‌ امام‌ آمده‌اند كه‌ همگي‌ با اسم‌ و شخص‌ خاص‌ بين‌ شيعه‌ و اهل‌ سنت‌ معروف‌ بوده‌اند. حال‌ چنانچه‌ صاحب‌ زمان‌ هم‌ مانند آن‌ امامان‌ آشكار و معروف‌ نباشد، امر امامت‌ آن‌ يازده‌ امام‌ هم‌ بيهوده‌ و فاسد مي‌گردد. همان‌ گونه‌ كه‌ موضوع‌ صاحب‌ الزمان‌ شما، به‌ واسطه‌ نبودن‌ و عدم‌ امكان‌ وجود او در طول‌ اين‌ مدت، فاسد و بيهوده‌ است!

صدوق‌ و علت‌ ترس‌ برجان‌

‌صدوق(ره) در پاسخ‌ نوشته است: مي‌گوييم: ظهور حجت‌هاي‌ الهي‌ در مقامات‌ خود، در زمان‌ تسلط‌ حكومت‌هاي‌ باطل، از جهت امكاناتي‌ است‌ كه‌ براي‌ ارشاد و تدبير مردم‌ زمان‌ خود داشته‌اند.

اگر وضعيت‌ به‌ گونه‌اي‌ باشد كه‌ براي‌ امام‌ تاحدودي‌ تدبير و رهبري‌ نسبت‌ به‌ دوستانش‌ ممكن‌ باشد، ظهور <حجت> لازم‌ است‌ و اگر هيچ‌ امكان مناسبي براي‌ تدبير و رهبري‌ وجود نداشته‌ باشد و حكمت‌ الهي‌ و تدبير معنوي‌ موجب‌ پنهاني‌ بودن‌ او گردد، خداوند او را در پشت‌ پرده‌ غيبت‌ پنهان‌ مي‌كند تا اينكه‌ مدت‌ غيبت‌ بگذرد؛ همان‌ گونه‌ كه‌ پس‌ از مطالعه‌ تاريخ‌ همهِ‌ حجت‌هاي‌ خدا از پيامبران‌ و ا وصياي‌ پس‌ از وفات‌ حضرت‌ آدم‌ تا اين‌ زمان، اين‌ گونه‌ بوده‌ است؛ بعضي‌ از آنها آشكار و برخي‌ پنهان‌ بوده‌اند. البته‌ قرآن‌ كريم‌ هم‌ به‌ اين‌ سخن‌ اشاره‌ دارد كه: <رسولاني‌ را كه‌ داستان‌ شان‌ را از پيش‌ براي‌ تو گفتيم‌ و رسولاني‌ كه‌ قصه‌ي آنان‌ را نگفته‌ايم>.28

‌همچنين‌ عبدالحميد بن‌ ابي‌ الديلم‌ مي‌گويد: امام‌ صادق‌ ،عليه‌السّلام، فرمود: <اي‌ عبدالحميد؛ براي‌ خدا رسولاني‌ آشكار و رسولاني‌ پنهان‌ است؛ زماني‌ كه‌ از خدا به‌ حق‌ رسولان‌ آشكار خواستي، از او به‌ حق‌ رسولان‌ پنهان‌ نيز بخواه>.

‌حجت‌هاي‌ خدا از زمان‌ رحلت‌ آدم‌ تا پيدايش‌ حضرت‌ ابراهيم‌ ،عليه‌السّلام، او صيايي‌ آشكار و پنهان‌ بوده‌اند.

‌در زمان‌ تولد حضرت‌ ابراهيم، ظهور حجت‌ امكان‌ نداشت، چون‌ نمرود فرزندان‌ مردم‌ سرزمين‌ خود را براي‌ يافتن‌ ابراهيم‌ ،عليه‌السّلام، به‌ قتل‌ مي‌رساند.

‌بنابراين‌ خداوند، وجود حضرت‌ ابراهيم‌ و تولد او را پنهان‌ كرد. تا آنكه‌ مدت‌ غيبت‌ تمام‌ شد و حضرت‌ ابراهيم‌ آنها را به‌ وجود خود راهنمايي‌ كرد و امر خود را ظاهر نمود؛ زيرا ارادهِ‌ الهي‌ بر اين‌ تعلق‌ گرفت‌ كه‌ حجت‌ خود را بر مردم‌ ثابت‌ و دين‌ خود را كامل‌ كند.

بعد از وفات حضرت ابراهيم تا زمان حضرت موسي(ع) هم‌ او صيايي‌ بودند كه‌ حجت‌هاي‌ خدا در روي‌ زمين‌ به‌ شمار مي‌آمدند و پشت‌ سر هم‌ وصايت‌ را از يكديگر، ارث‌ مي‌بردند و آشكار يا پنهان‌ بودند.

در زمان‌ حضرت‌ موسي،عليه‌السّلام، نيز آن‌ گاه‌ كه‌ خبر تولد او منتشر شد، فرعون‌ براي‌ يافتن‌ او، فرزندان‌ بني‌ اسرائيل‌ را مي‌كشت. بنابراين‌ خداوند ولا‌دت او را پنهان‌ ساخت‌ و همان‌ طور كه‌ قرآن‌ خبرداده‌ مادرش‌ او را در دريا انداخت؛ تا آنكه‌ موسي،عليه‌السّلام، دعوتش‌ را آشكار كرد و خود را به‌ مردم‌ شناساند. چون‌ هنگام‌ درگذشت‌ حضرت‌ موسي،عليه‌السّلام، رسيد، او نيز تا زمان ظهور حضرت عيسي(ع) اوصيايي‌ در عيان‌ و يا نهان‌ داشت.

عيسي،عليه‌السّلام، با دلايل‌ روشن،‌ نبوت‌ خود را از هنگام‌ ولادت‌ آشكارا به‌ جهان‌ نشان‌ داد و براهين‌ خويش‌ را منتشر ساخت، زيرا مانعي‌ از اظهار وجود خود نداشت‌ و پس‌ از وي‌ هم اوصيايي‌ بودند كه‌ برخي‌ عيان‌ و گروهي‌ پنهان‌ بودند و اين‌ حجت‌هاي‌ الهي‌ تا زمان‌ ظهور پيامبر ما وجود داشتند.

‌بعد از ظهور پيامبر اكرم،صلّي‌اللّهُ عليه‌وآله‌وسلّم، لازم‌ بود كه‌ آن‌ حضرت‌ - به‌ روش‌ پيامبران‌ پيشين‌ - اوصياي‌ خود را معين‌ كند. پس‌ همان‌ طور كه‌ پيامبران‌ گذشته‌ اوصياي‌ خود را معيّن‌ كردند، پيغمبر اسلام‌ نيز اولياي‌ خود را مشخص‌ كرد.

‌بين‌ شيعه‌ و اهل‌ سنت، مشهور و معروف‌ است‌ كه‌ خليفه‌ ناحق‌ معاصر امام‌ حسن‌ عسكري،عليه‌السّلام، برايشان‌ ناظران‌ و پاسداراني‌ گماشته‌ بود و تا زمان‌ وفات، آن‌ حضرت‌ را به‌ دقت‌ تحت‌ نظر داشتند.

وقتي‌ آن‌ حضرت‌ وفات‌ كردند، تمام‌ خدمتكاران‌ و خاندان‌ او را بازداشت‌ نمود و زير نظر داشتند و كنيزان‌ آن‌ حضرت‌ را زنداني‌ كردند و به‌ دنبال‌ فرزند نوزاد‌ او بازرسي‌ دقيقي‌ انجام‌ دادند. از اين‌ رو سنت‌ غيبت‌ دربارهِ‌ آن‌ حضرت، همانند سنت‌ غيبت‌ در حجت‌هاي‌ گذشته‌ جاري‌ شد.29

‌محقق‌ كتاب‌ كمال‌ الدين‌ براي‌ اين‌ قسمت‌ از كتاب، عنوان‌ <اثبات‌ الغيبه‌ والحكمه‌ فيها> را قرار داده‌ است. البته‌ اين‌ عنوان‌ برگرفته‌ از اولين‌ گفتار صدوق‌ (ره) است‌ كه‌ فرمود: حقيقت‌ غيبت‌ امام‌ زمان‌ (عج) روشن‌ و دليل‌ آن‌ پيروز است، بايد آثار حكمت‌ خداي‌ عزوجل‌ و تدبير پابرجاي‌ او را دربارهِ‌ امامان‌ گذشته‌ سنجيد كه‌ چگونه‌ گردن‌ كشان‌ و فرعون‌ منشان، در قرن‌هاي‌ گذشته‌ بر آنان‌ چيره‌ شدند. امروز هم‌ مي‌بينيم‌ كه‌ پيشوايان‌ كفر اهل‌ دروغ‌ و دشمني‌ و افترا و پرونده‌ سازي، برهمه‌ چيز مسلّط‌ شده‌اند.30

‌بنابراين‌ صدوق(ره) در اينجا اقرار مي‌كند كه‌ حكمت‌ غيبت‌ حضرت‌ حجت‌ (عج)، همانند حكمت‌ پنهان‌ شدن‌ رسولان، انبياو اوصياي‌ گذشته‌ است‌ آنان‌ به‌ جهت‌ ترس‌ بر جان‌شان‌ از دست‌ فرعونيان‌ و طاغوتيان‌ و كشته‌ شدن‌ شان‌ قبل‌ از اعمال‌ رسالت‌ خود، پنهان‌ مي‌شدند.

‌وي‌ براي‌ تصديق‌ اين‌ حكمت‌ ثابت‌ و فراگير، تنها به‌ روايتي‌ از امام‌ صادق،عليه‌السّلام، استشهاد كرده‌ است‌ فرمود:<همانا براي‌ خدا رسولاني‌ آشكار و پنهان‌ است>.

‌صدوق(ره) جزء دوم‌ كتاب‌ كمال‌ الدين‌ را با باب‌ <در آنچه‌ از امام‌ صادق،عليه‌السّلام، در نقل‌ بر قائم‌ (عج) و غيبت‌ او نقل‌ شده> شروع‌ مي‌كند و در خبر 23 همان‌ روايت‌ سابق‌ از امام‌ صادق‌ را در <ترس‌ برجان> نقل‌ مي‌كند و ذيل‌ روايت‌ ميآورد: <جز آن‌ كه‌ خداوند تبارك‌ و تعالي‌ دوست‌ دارد كه‌ شيعيان‌ را آزمايش‌ كند>.

‌در خبر 32 هم‌ ضمن‌ تكرار <ترس‌ برجان> اضافه‌ مي‌كند: <براي‌ آنكه‌ خداوند دوست‌ دارد كه‌ خلق‌ خود را آزمايش‌ كند، پس‌ در اين‌ هنگام‌ است‌ كه‌ باطلان‌ به‌ شك‌ و ترديد مي‌افتند>.31

صدوق‌ و حكمت‌ آزمايش‌ الهي‌

‌صدوق(ره)، در خبر 35 روايتي‌ از مفضل‌ بن‌ عمر به‌ نقل‌ از امام‌ صادق،عليه‌السّلام، در آزمايش‌ الهي‌ ذكر مي‌كند32 و بعد از آن‌ هم‌ خبري‌ از عبدالرحمن‌ بن‌ سيابه‌ به‌ نقل‌ از امام‌ صادق(ع) ذكر مي‌كند كه‌ فرمود:<چگونه‌ خواهيد بود آن‌ گاه‌ كه‌ بي‌ امام‌ و رهبر و دانش‌ بمانيد و از يكديگر بيزاري‌ بجوييد، آن‌ زمان‌ كه‌ آزمايش‌ و از هم جدا شده و غربال‌ گرديد>.33

در خبر 51 هم‌ روايت‌ ديگري‌ از مفضل‌ به‌ نقل‌ از امام‌ صادق،عليه‌السّلام، ذكر مي‌كند كه‌ فرمود: <ايام‌ غيبت‌ او طولاني‌ شود، تا حق‌ محض، آشكار شود و ايمان‌ از نفاق‌ جدا گردد؛ به‌ واسطه‌ آنكه‌ هر كس‌ از شيعيان‌ كه‌ بدطنيت‌ باشد، از تشيع‌ برگردد؛ آنهايي‌ كه‌ آن‌ گاه‌ كه‌ امنيت‌ و امكانات‌ و جاي‌ گزيني‌ در عهد حضرت‌ قائم‌ را احساس‌ كنند خوف‌ نفاقشان‌ رود>.34

سپس‌ وي‌ بابي‌ به‌ عنوان‌ <علت‌ غيبت> باز مي‌كند و در آن‌ يازده‌ خبر مي‌آورد.

‌در خبر ششم، سرير صيرفي‌ كوفي‌ از امام‌ صادق،عليه‌السّلام، نقل‌ مي‌كند:<فرمود: همانا براي‌ قائم‌ ما غيبتي‌ است‌ كه‌ زمانش‌ طولاني‌ است‌ به‌ او گفتم: اي‌ فرزند رسول‌ خدا! چرا؟ فرمود: براي‌ آنكه‌ خداوند تبارك‌ و تعالي روش‌ غيبت‌ پيامبران‌ در او جاري‌ شود>.

‌صدوق‌ اين‌ باب‌ را با روايتي‌ از عبدا... بن‌فضل‌ هاشمي‌ به‌ پايان‌ مي‌رساند كه‌ گفت: <شنيدم‌ امام‌ صادق،عليه‌السّلام، فرمود: صاحب‌ الامر غيبتي‌ دارد كه‌ از آن‌ ناچار است؛ همه‌ باطل‌ جويان‌ در آن‌ به‌ شك‌ و ترديد مي‌افتند. به‌ امام‌ عرض‌ كردم: فدايت‌ شوم! حكمت‌ غيبت‌ چيست؟ امام‌ فرمود: حكمت‌ غيبت‌ او، همان‌ حكمت‌ در غيبت‌حجت‌هاي‌ خدا است‌ كه‌ پيش‌ از او بودند>.35

وي‌ در مقدمه‌ كتاب‌ خود و در بيان‌ علت‌ تأليف‌ آن، خوابي‌ را نقل‌ مي‌كند كه‌ هنگام‌ بازگشت‌ از زيارت‌ امام‌ رضا،عليه‌السّلام، در نيشابور، ديده‌ بود. صدوق(ره) در آن‌ خواب‌ امام‌ زمان‌ (عج) را مشاهده‌ مي‌كند كه‌ بر در كعبه‌ ايستاده‌ است، بر امام‌ سلام‌عرض مي‌كند و امام‌ هم‌ جواب‌ سلام‌ وي‌ را مي‌دهد و به‌ او مي‌فرمايد: <در باب‌ غيبت‌ كتابي‌ بنويس‌ و در آن‌ غيبت‌هاي‌ انبيا را ذكر كن>.36 وي‌ نيز غيبت‌هاي‌ انبيا را در هفت‌ باب‌ و حدود سي‌ صفحه‌ ذكر مي‌كند.

‌مراد صدوق(ره) از تقرير اين‌ حكمت‌ ثابت‌ و عام، اين‌ نبود كه‌ حكمت‌ غيبت‌ را در آن‌ منحصر كرده‌ و ساير حكمت‌ها را تصديق‌ نكند؛ بلكه‌ بدين‌ معنا است‌ كه‌ اين‌ حكمت‌ را بر ساير حكمت‌ها مقدّم‌ دارد. شايد هم‌ به‌ جهت‌ آن‌ خواب‌ و اشارات امام‌ بوده‌ است.

البته‌ اين‌ حكمت‌ با حكمت‌ <ترس‌ بر جان‌ بدون‌ انجام‌ دادن‌ مأموريت> فرقي‌ ندارد. براي‌ اين‌ حكمت‌ چهار خبر آورده‌ است‌ كه‌ طريق آنها را از امام‌ صادق،عليه‌السّلام، و امام‌ باقر،عليه‌السّلام، روايت‌ كرده‌ است:

<امام‌ باقر،عليه‌السّلام، فرمود: همانا براي‌ قائم‌ قبل‌ از آنكه‌ قيام‌ كند، غيبتي‌ است. زراره‌ مي‌گويد: به‌ امام‌ عرض‌ كردم: چرا؟ امام‌ فرمود: مي‌ترسد و به‌ شكمش‌ اشاره‌ كرد>. در حديث‌ ديگر آمده‌ است‌ <امام‌ باقر فرمود: همانا براي‌ قائم‌ (عج) قبل‌ از ظهورش‌ غيبتي‌ است، زراره‌ مي‌گويد: به‌ امام‌ عرض‌ كردم: چرا؟ امام‌ فرمود: مي‌ترسد و با دستش‌ به‌ شكمش‌ اشاره‌ كرد و زراره‌ گفت: يعني، كشته‌ شدن>.

‌همچنين‌ نقل‌ مي‌كند:<امام‌ صادق،عليه‌السّلام، فرمود: اي‌ زراره! براي‌ قائم‌ به‌ ناچار غيبتي‌ است، زراره‌ مي‌گويد: عرض‌ كردم: چرا؟ امام‌ فرمود: بر جان‌ خود مي‌ترسد و با دستش‌ به‌ شكمش‌ اشاره‌ كرد>.

در حديث‌ ديگري‌ آورده‌ است: <امام‌ صادق،عليه‌السّلام، فرمود: براي‌ قائم‌ قبل‌ از قيام‌ كردن‌ غيبتي‌ است، زراره‌ مي‌گويد: عرض‌ كردم: چرا؟ امام‌ فرمود: برجان‌ خود مي‌ترسد (كشته‌ شود>).

صدوق‌ و حكمت‌ <براي‌ آنكه‌ بر او بيعتي‌ نباشد>

‌صدوق(ره) قبل‌ از اخبار اين‌ حكمت، ابتدا پنج‌ خبر را مي‌آورد كه‌ در واقع‌ چهار خبر هستند؛ زيرا خبر اول‌ و پنجم‌ هر دو يكي‌ است. ابي‌ بصير از امام‌ صادق،عليه‌السّلام، نقل‌ كرده‌ است: <صاحب‌ اين‌ امر از ميان‌ مردم‌ پنهان‌ شد ‌براي‌ آنكه‌ زماني‌ كه‌ خروج‌ مي‌كند، بيعت‌ هيچ‌ كس‌ برگردن‌ او نباشد>.

حديث‌ دوم‌ و سوم‌ را جيل‌ بن‌ صالح‌ و هشام‌ بن‌ سالم، از امام‌ صادق،عليه‌السّلام، نقل‌ مي‌كنند كه‌ اما م صادق،عليه‌السّلام، فرمود:<قائم‌ قيام‌ مي‌كند يا برانگيخته‌ مي‌شود؛ در حالي‌ كه‌ بيعت‌ هيچ‌ كس‌ در گردن‌ او نيست‌ يا براي‌ هيچ‌ كس‌ در گردن‌ او بيعتي‌ نيست>.

‌حسن‌ بن‌ علي‌ بن‌ فضال‌ نيز از امام‌ رضا،عليه‌السّلام، نقل‌ مي‌كند: <گويا شيعه‌ را مي‌بينم‌ كه‌ در وقتي‌ كه‌ سومين‌ فرزند مرا از دست‌ مي‌دهند، مانند چهار پايان‌ در طلب‌ چراگاه‌ هستند، ولي‌ نمي‌يابند؛ براي‌ آنكه‌ امام‌شان‌ از آنان‌ پنهان‌ است، عرض‌ كردم: براي‌ چه‌اي‌ فرزند رسول‌ خدا؟ امام‌ فرمود: براي‌ آنكه‌ چون‌ با شمشير قيام‌ كند، بيعت‌ كسي‌ در گردنش‌ نباشد>.37

عمدهِ‌ اخبار <علت‌ غيبت> همين‌ ده‌ خبر هستند كه‌ در بردارندهِ‌ دو حكمت‌ براي‌ غيبت‌ هستند: 1.ترس‌ برجان، 2.بيعت‌ هيچ‌ كس‌ برگردن‌ او نباشد.

‌البته‌ حكمت‌ دوم، ثانوي‌ و تنزيلي‌ است؛ يعني، بر فرض‌ ظهور، در صورتي‌ از قتل‌ نجات‌ مي‌يابد كه‌ با ظالمان‌ بيعت‌ كند>.

حكمت‌ چهارم‌ :<حكمت‌ تفصيلي‌ معلوم‌ نيست>

‌صدوق(ره) آخرين‌ خبر در باب‌ علت‌ غيبت‌ را از عبدا... بن‌ فضل هاشمي‌ نقل‌ مي‌كند و در آن‌ اشاره‌ دارد بر اينكه‌ اين‌ دو حكمت‌ ذكر شده‌ هر دو اجمالي‌ هستند، امّا حكمت‌ تفصيلي‌ آن‌ بعداً كشف‌ مي‌شود و در اين‌ دو روايت‌ امام‌ صادق،عليه‌السّلام، فرمود:<به‌ درستي‌ كه‌ وجه‌ حكمت‌ در اين‌ باره‌ آشكار نشود، مگر پس‌ از ظهورش؛ چنان‌ كه‌ وجه‌ حكمت‌ كارهاي‌ خضر - از سوراخ‌ كردن‌ كشتي، كشتن‌ نوجوان‌ تا برپاداشتن‌ ديوار شكسته،‌ براي‌ موسي‌ روشن‌ نشد مگر پس‌ از آنكه‌ از هم‌ جدا شدند. و همچنين چون‌ دانستيم‌ كه‌ خداوند - تبارك‌ و تعالي‌ - حكيم‌ است. تصديق‌ مي‌كنيم‌ كه‌ همه‌ افعال‌ او حكيمانه‌ است‌ هر چند وجه‌ آن‌ براي‌ ما منكشف‌ نباشد، اي‌ پسر فضل! اين‌ امري‌ از امور خداي‌ تعالي‌ و سرّي‌ از اسرار خدا و غيبتي‌ از غيوب‌ او است>.38

شيخ‌ مفيد(ره) و علت‌ غيبت‌

‌مفيد(ره) در الارشاد، بابي‌ به‌ عنوان‌ <روايات‌ و نصوصي‌ كه‌ بر امامت‌ امام‌ دوازدهم‌ آمده> اختصاص‌ داده‌ است. او در اين‌ باب، سيزده‌ خبر مي‌آورد و در پايان‌ مي‌نويسد: اين‌ اخبار تعداد كمي‌ از رواياتي‌ است‌ كه‌ دربارهِ‌ دوازدهمين‌ امام‌ آمده‌ است، روايات‌ در اين‌ مورد بسيار زياد است‌ كه‌ اصحاب‌ حديث‌ آنها را به‌ شكل‌ كتاب‌ تدوين‌ كرده‌اند. از جمله‌ كساني‌ كه‌ احاديث‌ را همراه‌ با شرح‌ و تفصيل‌ تدوين‌ نموده، محمد بن‌ ابراهيم‌ اباعبدا نعماني‌ در كتاب‌ الغيبه‌ است.39

البته‌ مفيد(ره) به‌ كتاب‌ <كمال‌ الدين‌ و تمام‌ النعمه‌ و در اثبات‌ غيبت‌ و حجت‌ و كشف‌ حيرت> اشاره‌اي‌ ندارد و خودش‌ هم‌ در الارشاد باب‌ يا فصلي‌ را به‌ علت‌ يا حكمت‌ اختصاص‌ نداده‌ است.

درسال‌ 373،40 چهل‌ سال‌ قبل‌ از وفات‌ ايشان، قسمت‌ هايي‌ از مناظرات‌ خود را جمع‌ آوري‌ نموده، به‌ شكل‌ كتاب‌ در آورده و منتشر كرد. البته‌ جز كتاب‌ <الفصول‌ المختاره‌ كه‌ سيد مرتضي‌ علم‌ الهدي‌ آن‌ را گزينش‌ نموده‌ است‌ - هيچ‌ كدام‌ از آنها به‌ دست‌ ما نرسيد است.

‌دوفصل‌ از آن‌ اختصاص‌ به‌ مناظراتي‌ دربارهِ‌ غيبت‌ دارد. فصل‌ اول‌ در هشت‌ صفحه‌ و فصل‌ دوم‌ در سه‌ صفحه‌ است‌ كه‌ بيشتر به‌ حكمت‌ <ترس‌ برجان> مي‌پردازد.41

ايشان‌ بعد از آن‌ رساله‌ <الفصول‌ العشره‌ في‌ الغيبه> را نوشت‌ و در مقدمهِ‌ آن‌ گفت: و بعد از آنچه‌ در اين‌ ابواب‌ نگاشتم‌ و به‌ گونه‌ سؤ‌ال‌ و جواب، معاني‌ آن‌ را شرح‌ دادم‌ و از قرآن‌ و سنت‌ و عقل‌ شواهدي‌ بر آن‌ آوردم؛ رغبتي‌ پيدا شد براي‌ آنكه‌ در فصل‌هاي‌ مختص‌ به‌ امامت‌ صاحب‌الزمان‌ و پدران‌ بزرگوارش‌ و همچنين‌ مواضع‌ شبهه‌ دار آنان، نكاتي‌ را ذكر كنم.

‌فصل‌ چهارم‌ اين‌ رساله‌ عبارت‌ است‌ از <انگيزهِ‌ پنهان‌ شدن‌ ولادت‌ امام‌ ،عليه‌السّلام، چه‌ بود و علت‌ مخفي‌ بودن‌ امر و غيبت‌ چه‌ بوده‌ است>.42

سيد مرتضي‌ و علت‌ غيبت‌

‌سيد مرتضي‌ علم‌ الهدي‌ (م‌ 436) از كتاب‌ (العيون‌ و المحاسن)، فصل‌هايي‌ را اختيار كرده‌ و يك‌ كتاب‌ اعتقادي‌ به‌ نام‌ الذخيره‌ نوشته‌ است.43 دراين‌ كتاب‌ آمده‌ است: چنانچه‌ كسي‌ بگويد: اگر اين‌ امكان‌ هست‌ كه‌ امام،عليه‌السّلام، به‌ گونه‌اي غايب‌ باشد كه‌ كسي‌ با او در ارتباط‌ نباشد و آن‌ گاه‌ كه‌ ايمن‌ از ترس‌ باشد آشكار شود، پس‌ چه‌ فرقي‌ است‌ بين‌ آن‌ و بين‌ اينكه‌ خداوند او را معدوم‌ كند و آن‌ گاه‌ كه‌ امنيت‌ براي‌ امام‌ حاصل‌ شود، او را زنده‌ كند و يا دگر باره او را به‌ وجود آورد؟!

‌شيخ‌ طوسي‌ (ره)، اين‌ مطلب‌ را به‌ تلخيص‌ الشافي‌ نقل‌ كرده‌ و در دو صفحه‌ به‌ آن‌ پاسخ‌ داده‌ است.44

قبل‌ از اين‌ سؤ‌ال‌ و جواب، چندين‌ پرسش‌ و پاسخ‌ در محور <علت‌ ترس‌ برجان> در پانزده‌ صفحه، در كتاب‌ وجود دارد. همين‌ سؤ‌الات‌ و جواب‌ها و غير آنها نيز به‌ تعداد همين‌ صفحات، در آخر جزء چهارم، حول‌ همين‌ محور تكرار شده‌ است.

شيخ‌ طوسي(ره) و علت‌ غيبت‌

‌ابوجعفر محمد بن‌ الحسن‌ بن‌ علي‌ الخراساني‌ (شيخ‌ طوسي).

‌در سال‌ 432 و در سن‌ 47 سالگي‌ كتاب‌ الشافي‌ في‌ الا‌مامه‌ را خلاصه‌ كرده‌ و در آن‌ تعدادي‌ سؤ‌ال‌ و اشكال‌ دربارهِ‌ غيبت‌ از كتاب‌ الذخيره‌ (سيد مرتضي) ذكر كرده‌ و به‌ آنها پاسخ‌ گفته‌ است.

در سال‌ 447، شيخ‌ بزرگواري‌ از او مي‌خواهد كه‌ كتابي‌ دربارهِ‌ مباحث‌ ذيل‌ بنگارد: 1- غيبت‌ و علت‌ غيبت‌ صاحب‌ الزمان؛ 2- علت‌ طولاني‌ شدن‌ غيبت‌ حضرت‌ با وجود شدّت‌ نياز به او و پر شدن زمين از فساد و هرج‌ و مرج‌ و نيرنگ؛ 3- چرا ظهور نمي‌كند؟ 4- چه‌ مانعي‌ بر سر راه‌ ظهور آن‌ حضرت‌ وجود دارد.

‌شيخ‌ طوسي(ره) به‌ آن‌ شيخ‌ بزرگوار، پاسخ‌ مثبت‌ داده، سخناني‌ بيان‌ و جاي‌ شك‌ و شبهه‌اي‌ باقي‌ نگذاشت.

‌وي‌ مي‌نويسد: در كتاب‌ خود، كلام‌ را طولاني‌ نمي‌كنم، چرا كه‌ خسته‌ كننده‌ است. در كتاب‌ امامت‌ من‌ و نيز در كتاب‌هاي‌ شيخ‌ مفيد و سيد مرتضي، مفصلاً و با نهايت‌ استقصا، در اين‌ زمينه‌ها مطلب‌ بيان‌ شده‌ است. من‌ سؤ‌ال‌هاي‌ مختلف‌ اين‌ باب‌ را پاسخ‌ مي‌دهم‌ و بر صحت‌ آنچه‌ مي‌گويم، رواياتي‌ ذكر مي‌كنم‌ تا تأكيدي‌ بر گفته‌ هايم‌ باشد.45

شيخ‌ طوسي(ره) كتاب‌ خود را با عنوان‌ <فصل‌ في‌ الكلام‌ في‌ الغيبه> آغاز مي‌كند و در اواخر مناقشهِ‌ خود با <واقفيه>، بعد از اثبات‌ امامت‌ حضرت مهدي(عج) مي‌نويسد: وقتي‌ امامت‌ حضرت‌ ثابت‌ شد و دريافتيم‌ آن‌ حضرت‌ از ديدگان‌ پنهان‌ است، خواهيم‌ دانست‌ كه‌ امام با وجود معصوم‌ بودن‌و متعيّن‌ بودن‌ فرض‌ امامت‌ در او غايب نمي شود مگر به‌ سبب علّتي، و يا ضرورت‌ ايجاب‌ كند كه او غايب‌ باشد.

‌حال ‌كه آن‌ علّت‌ يا ضرورت‌ بر ما روشن‌ نيست46؛ مي‌دانيم‌ كه‌ امام‌ پنهان‌ نمي‌شود، مگر آنكه‌ يك‌ امر حكيمانه‌ به‌ او اين‌ اجازه‌ را بدهد؛ هرچند مفصلاً آن‌ امر را نشناسيم47.

علت‌ غيبت‌ در كتاب‌ الغيبه، همان‌ است‌ كه‌ در تلخيص‌ الشافي‌ في‌ الامامه‌ آمده‌ است؛ يعني‌ <ترس‌ برجان>. از جمله‌ اينكه‌ ظالمان‌ ايشان‌ را ترساندند و ايشان‌ را از تصرفات‌ منع‌ نمودند48 و علت‌ پنهان‌ شدن‌ حضرت‌ از اوليا نيز چنين‌ بود.49

طوسي(ره) و علت‌ ترس‌ بر جان‌

‌عنوان‌ فصل‌ پنجم‌ كتاب‌ چنين‌ است: <در بيان‌ علت‌ مانع‌ از ظهور صاحب‌ الامر> و در آغاز آن‌ مي‌نويسد: جز ترس‌ از كشته‌ شدن، هيچ‌ علتي‌ مانع‌ از ظهور حضرت‌ نيست‌ و البته‌ اخباري‌ نيز با اين‌ بيان‌ وارد شده‌ است‌ كه‌ گفتهِ‌ ما را تأييد مي‌كند. شيخ‌ طوسي‌ حدود بيست‌ خبر از اهل‌ بيت،عليهم‌السّلام، ذكر مي‌كند.

‌اولين‌ خبر در اين‌ فصل، حديثي‌ از زراره‌ است‌ كه: <امام‌ باقر،عليه‌السّلام، يا امام‌ صادق،عليه‌السّلام، فرمود: براي‌ قائم،عليه‌السّلام، قبل‌ از ظهورش‌ غيبتي‌ است، زراره‌ مي‌گويد: به‌ امام‌ عرض‌ كردم: چرا؟ امام‌ فرمود: از قتل‌ مي‌ترسد>.50

‌در خبر ششم‌ زراره‌ نقل‌ مي‌كند كه: <امام‌ صادق،عليه‌السّلام، فرمود: همانا براي‌ قائم‌ (عج) قبل‌ از آنكه‌ قيام‌ كند غيبتي‌ است، زراره‌ مي‌گويد: به‌ امام‌ عرض‌ كردم: چرا؟ امام‌ فرمود: مي‌ترسد و بادستش‌ به‌ شكمش‌ اشاره‌ كرد>.51

‌طوسي‌ (ره) و حكمت‌ آزمايش الهي‌

‌در خبر آخر، زراره‌ روايت‌ مي‌كند كه‌ امام‌ صادق،عليه‌السّلام، فرمود: <... جز اينكه‌ خداوند دوست‌ دارد شيعيان‌ را آزمايش‌ كند...>.

‌شيخ‌ طوسي‌ در اين‌ باره‌ مي‌نويسد: <هيچ‌ علتي‌ جز ترس‌ از كشته‌ شدن، مانع‌ از ظهور حضرت‌ نيست>، به‌ همين‌ دليل‌ وي‌ بر اين‌ جمله‌ از روايت‌ اضافه‌ مي‌كند: <اما آنچه‌ كه‌ در اخبار آمده‌ است‌ از جمله: آزمايش‌ شيعيان‌ در حال‌ غيبت‌ و سخت‌ بودن‌ امر بر آنان‌ و آزمايش‌ ايشان‌ با صبر بر آن‌ - از سختي‌هاي‌ اين‌ زمان‌ خبر مي‌دهد؛ نه‌ اينكه‌ خداوند امام‌ را غايب‌ كرد، تا چنين‌ شود؛ بلكه‌ سبب‌ غيبت، ترس‌ است‌ و آن‌ اخباري‌ كه‌ از جريانات‌ زمان‌ غيبت‌ سخن‌ به‌ ميان، مي‌آورند، بر ثواب‌ صبر بر اين‌ مشكلات‌ و سختي‌هاي‌ مؤ‌منين‌ تأكيد دارد تا در نتيجه‌ به‌ دين‌ خود تمسّك‌ جويند.

‌در ادامه‌ دوازده‌ خبر ذكر مي‌كند.

نخستين‌ آنها، خبر محمدبن‌ منصور الصيقل‌ از امام‌ صادق‌ است‌ كه‌ كليني، نعماني‌ و صدوق(ره) هم‌ آن‌ را نقل‌ كرده‌اند. سپس‌ روايتي‌ هست‌ كه‌ نعماني‌ از ابن‌ ابي‌ نصر بزنطي از امام‌ رضا،عليه‌السّلام، نقل‌ كرده‌ است. بعد از آن‌ روايتي‌ آمده‌ است‌ كه‌ كليني، نعماني‌ و صدوق(ره) از علي‌ بن‌ جعفر از برادرش‌ امام‌ موسي‌ كاظم‌ نقل‌ كرده‌اند. بعد از آن‌ روايتي‌ هست‌ كه‌ اين‌ سه‌ بزرگوار از مفضل‌ بن‌ عمر الجعفي از امام‌ صادق،عليه‌السّلام، نقل‌ كرده‌اند. پس‌ از آن‌ روايتي‌ ذكر مي‌كند كه‌ كليني‌ و نعماني‌ (ره) از علي‌ بن‌ يقطين‌ به‌ نقل‌ از امام‌ كاظم‌ آورده‌اند، روايات‌ ديگر، علّت‌ غيبت‌ را يا مطلق‌ امتحان‌ و آزمايش‌ مي‌دانند و يا بدون‌ اينكه‌ علّت‌ آن‌ را بيان‌ كنند، اختصاص‌ به‌ غيبت‌ دارند. ادامه دارد

------------------

پي‌نوشت‌ها:

1. رجال‌ نجاشي، 377 شماره‌ 1027.

2. كليني، كافي‌ ج1، 336.

3 . همان، ص 336، ح 2 باب دوم از غيبت .

4. همان، ص‌ 336، ج‌ 5.

5. همان، ص‌ 370، ج‌ 6 و 3.

6. همان، ص‌ 337، ج‌ 5.

7. همان، ص342، ج‌ 27.

8. عين‌ الغزال، ص‌ 12، مرآه‌ العقول، ج‌ 1، ص‌ 396.

9. نعماني، الغيبه، ص‌ 9.

10. همان، ص‌ 11 - 13.

11. همان، جز، ص‌ 4.

12. همان، ص 4 .

13. همان، ص‌ 115.

14. همان، ص‌ 122.

15. همان، ص‌ 128.

16. همان، ص‌ 92.

17. همان، ص‌ 110.

18. همان، ص‌ 140.

19. همان، ص113و 114، ح‌ 47و 48.

20. همان، ص‌ 117و 118، ص‌ 110، ج‌ 25.

21. همان، ص‌ 116، ح‌ 55، 56 و 57.

22. همان، ص‌ 125، ح‌ 86 و 90.

23. كافي، ج‌ 1، ص‌ 369، ح‌ 6 نعماني‌ الغيبه، ص‌ 198، ح‌ 14.

24. طوسي، الغيبه، ص‌ 308.

25. عيون‌ اخبار الرضا، ج‌ 2، ص‌ 279.

26. كمال‌ الدين، ص2و3.

27. همان، ص2.

28. نساء، آيهِ‌ 164.

29. كمال‌ الدين‌ و تمام‌ النعمه، 20-22.

30. همان، ص20.

31. همان، ج2، ص342، ح23، 346و 32.

32. همان، ص347، ح35.

33. همان، ص‌ 348، ح‌ 37.

34. همان، ص‌ 356، ح‌ 51.

35. همان، ص482، ح11.

36. همان، ص3.

37. همان، ص‌ 479، ح‌ 1-5.

38. همان، ص‌ 482، ح‌ 11.

39. الارشاد، ج‌ 2، ص‌ 350.

40. ا لفصول‌ المختاره، ص321.

41. الفصول‌ المختار، ص‌ 11- 118 و ص‌ 327 - 331.

42. الفصول‌ العثره‌ في‌ الغيبه، ص‌ 3 و 4.

43. ايشان‌ بعد از آن‌ اشكالات‌ و نقض‌ هايي‌ كه‌ قاضي‌ عبدالجبار معتزلي‌ بر امامت‌ عمومي‌ و امامت‌ حضرت‌ حجت‌ (عج) وارد كرده‌ است، پاسخ‌ مي‌دهد.

44. تلخيص‌ الشافي‌ ج1، ص104-107، عن‌ الذخيره، 419 و 420.

45. طوسي، الغيبه، ص‌ 2 و 3.

46. همان، ص1و2.

47. همان، ص‌ 85.

48. همان، ص‌ 90.

49. همان، ص‌ 85.

50. همان، ص‌ 332، ح‌ 274.

51. همان، ص‌ 333، ح‌ 279.